

یداله رویائی

از دفتر دل‌تنگی‌ها

«به چشم‌هایش نگاه که می‌کنم زمانِ منِ ظهر
می‌شود، مکان او خورشید. چطور می‌شود به
خورشیدی که با مفهوم ظهر قاطی شده است
نگاه کرد؟»

«هلاک عقل...»

در چشم مار
انگشت اشاره سمت را
پس می‌زند
و سمت با اشاره انگشت
خیره می‌ماند در مار

تا در تکانِ پلک
نظم نگاه بهم می‌ریزد برمی‌خیزد برق
در چشم او
تکان که می‌خورد از خوردنِ تکان

سمت اشاره سمت تصادم
برق!

با هوشنگ ایرانی، پاریس، سپتامبر ۱۹۷۱
دستکار ۱۵ بهمن ۱۳۸۷

جان عبور

«در نشستین تو عبور من
جان می گیرد»

«لبریخته‌ها»

شب فقط در شب می آید
ما زمانیم و با روز
هرچه می مانیم می مانیم

پرده‌های آتش از کنار سنگ
پلکِ سنگ می زنند
تو می نشینی در مدتِ درخت

شعله شاخه می شود
و چشم آتش از حصارِ سنگ
ضربه بر کنارِ سنگ

زیرشعله کنده‌های سوخته بلبل می خوانند
روی شعله یک پیاله ماه!

آه

چقدر لاله

چقدر گوش!

وقتی که چشم‌های تو در دکمه‌های الوار بیدارند
و سقف رویای رانده‌ای ست

وقتیم و در خود می مانیم
بی خاطره‌ای از خود
و می کشیم خود را
مثل عاشق عاشق را